

اندیشه اجتماعی

تلخیص گفتاری از استاد شهید مرتضی مطهری در باب مسئله نفاق

عصر ما، عصر نفاق

نفاق از جمله مسائلی است که استناد شهید مرتضی مطهری، به‌عنوان متفکری روشن و آگاه به مسائل زمانه، بارها بدان پرداخته و جامعه اسلامی را به آن انداز داده است. آنچه در ادامه آمده است تلخیصی از گفتار مسئله نفاق است که در کتاب «پانزده گفتار» به چاپ رسیده است. به‌نظر می‌رسد مرور این سخنان در شرایط کنونی جامعه حائز اهمیتی دوچندان است.

از جمله کلماتی که در قرآن زیاد به چشم می‌خورد و به گوش شنیده می‌شود کلمه «منافق» یا صیغه‌های دیگری از همین ماده است: منافقون، منافقات یا خود کلمه نفاق... حال چگونه است که قرآن این همه روی مسئله نفاق تکیه کرده است، خصوصاً که در کتب آسمانی پیشین یا اسمی از منافقین نیست یا اگر هست بسیار کم است، برای این است که هر چه بشیر بدوی‌تر و از تمدن دورتر بوده و در درجات پایین‌تر زندگی می‌کرده، از صراحت بیشتری برخوردار بوده است؛ یعنی آنچه درون داشته است، همان را ظاهر می‌کرده است و هر چه بشر پیش‌رفته و تکامل پیدا کرده است (نمی‌خواهم بگویم خود این نوعی تکامل است ولی از تبعات تکامل است) قدرتش بر تصنع هم – که نفاق نوعی تصنع است – افزایش پیدا کرده است؛ کما اینکه اگر ما مردم عصر خودمان را با صدر اسلام مقایسه کنیم نفاق هزاران درجه بیشتر شده است. یک وقتی من با خودم فکر می‌کردم که اساساً اگر عصر ما را از نظر انسانی بخواهند ارزیابی کنند نه از نظر صنعتی، اگر یک جنبه انسانی را بخواهند ملاک و مشخص عصر و زمان ماً قرار بدهند، باید بگویند عصر نفاق. اگر بگویند در عصر ما بزرگ‌ترین ماشینیه که ابتکار و اختراع شده است چه ماشینیه است؟ به‌نظر من ماشینیه قلب حقایق است؛ اینکه بشر این همه توانایی پیدا کرده است که حقایق را وارونه جلوه بدهد... خیال نمی‌کنم دیگر تردیدی باشد در این جهت که خطر نفاق از خطر کفر خیلی بیشتر و افزون‌تر است، برای اینکه نفاق همان کفر است ولی زیر پرده؛ کفر زیر پرده است. حال تااین پرده دریده بشود و آن چهره کریه کفر ظاهر بشود چقدر نفوس فریب خورده و گمراه شده‌اند!



چرا وضع پیشروی امیرالمؤمنین علی(ع) نسبت به پیغمبر اکرم(ص) فرق داشت؟ از نظر ما شیعیان از علی(ع) و تاکتیک علی(ع) با پیغمبر(ص) فرقی نداشت ولی چطور است که پیغمبر(ص) با این سرعت پیشروی می‌کند و دشمن را یکی بعد از دیگری ساقط می‌کند ولی علی(ع) وقتی که با دشمنانش روبه‌رو می‌شود سخت دچار و گرفتار است، آن پیشروی پرباش نیست و در مواقع زیادی از دشمن شکست می‌خورد، چرا؟ برای اینکه پیغمبر(ص) با کسانی می‌جنگید که آنها کافر بودند. منافقین زمان پیغمبر(ص) در زمانی بودند که نطفه نفاق تازه داشت بسته می‌شد که علی(ع) بعدها با همین‌ها مواجه شد. ولی علی(ع) از اول با منافقین طرف بود. پیغمبر(ص) با ائوسفیان طرف است؛ ائوسفیانیه که کفر صریح و روشن است... اما معاویه همان ائوسفیان است، متویات، همان متوایات است، مقصود، همان مقصود است، راه همان راه است، هدف همان هدف است ولی شعارش همان شعار علی(ع) است و احیاناً در مواقعی داغ‌تر. خودش را مدافع توحید و لاله‌الله و اسلام و قرآن معرفی می‌کند... جمله‌ای دارد امیرالمؤمنین(ع). این جمله از مسلمات تاریخ است که امیرالمؤمنین(ع) در همان جریان صفین و جمل و... می‌فرمودند: «پیغمبر(ص) بر تنزیل می‌جنگید و من باید بر تأویل جنگیم». دشواری کار علی(ع) همین جاست. پیغمبر(ص) با تنزیل می‌جنگید؛ یعنی با دشمن روبه‌رو بود یا می‌خواستست روبه‌رو بشود. آیه‌ای در مورد معین نازل می‌شد، در همان موردی که آیه نازل می‌شد همه مسلمان می‌دانستند این آیه قرآن مال همین جاست، می‌رفتند و می‌جنگیدند. دیگر برای کسی شک و شبیه‌های باقی نمی‌ماند. اما علی(ع) باید با تأویل بجنگد... اینکه می‌گوید من با تأویل باید جنگم، یعنی این چیزی که الان من با او باید جنگم ظاهر و آشکار آن نیست اما روح و معنی و برگشتش همان است. ظاهر این می‌گوید آیه قرآن، اسراروح و باطن و معنایش همان کفر است؛ یعنی من با نفاق باید جنگم. اما ابزار منافق چیست؟ نمی‌شود منافق را در دنیا از میان برد؛ هست، بشر است منافق می‌شود. بشر وقتی در جامعه‌ای قرار گرفت که دید اگر بخواهد بر خلاف اصولی که مردم آن جامعه به آن اعتقاد دارند تظاهر کند جامعه او را در هم می‌کوبد، فوراً تظاهر می‌کند، به همان لباس درمی‌آید ولی جامعه خودش باید آگاه باشد و گول تظاهر و فریب را نخورد. باز اینجااست که ما می‌بینیم پیغمبراکرم(ص) از آن طرف راجع به خطر نفاق شدیداً اظهار نگرانی می‌کند. از طرف دیگر راجع به اینکه امتش جاهل باشند و تجزیه‌وتحلیل نداشته باشند و در مسائل غور نکنند اظهار نگرانی می‌کند. خیلی عجیب است! پیغمبر(ص) از آنچه اظهار نگرانی کرده است: از نفاق و منافق، و دیگر از اینکه توده امت جاهل و نادان باشند. در آنجا فرمود: اِنَّی لاَ اَخافُ عَلٰی اُمَّتِیْ مُؤْمِنًا وَ لا مُشْرِکًا. تا آنجا که فرمود: و لکنّی اَخافُ عَلَیکُمْ کُلَّ مُنَافِقٍ اَلْحَنَانِ عالم اللسان. در اینجا می‌فرماید: اِنَّی لا اَخافُ عَلٰی اُمَّتِی الْفَقْرَ وَلکنّی اَخافُ عَلَیکُمْ سِوَهَ الْفَقْرِ! من از فقر و نداشتن ثروت بر اتمم نگران نیستم؛ یعنی کمی ثروت، امت من را از پادرنمی‌آورد، آن چیزی که من از آن نگران هستم، فقر معنوی و فکری و فقر اندیشه است. اگر غنای اندیشه باشد، ثروت می‌آید اما ولو ثروتشان از دنیا بگذرد ولی فقر اندیشه داشته باشند، فایده‌ای به حالشان ندارد.

اندیشه دینی مهدی پاری

از موضوعات مورد بحث در جامعه که اغلب مورد انتقاد است و مبنای مقبولیت یا عدم‌مقبولیت افراد، سیستم‌های اجتماعی یا سایر موضوعات قرار می‌گیرد مسئله «آزادی» است. سؤال قابل طرح در این موضوع این است که آیا مفهوم مشترکی در مقوله آزادی می‌تواند وجود داشته باشد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا کسانی که درباره این مسئله به بحث و تبادل نظر می‌پردازند، به یک مفهوم مشترک می‌اندیشند یا هر یک مفهوم خاصی از آزادی را تلقی و مطرح می‌کنند؟ و سؤال دیگر اینکه با چه معیاری می‌توان نظری را که تابع معارف حقه الهی است از سایر نظرات تمیز داد؟ در ادامه پاسخ به این سؤالات مهم و مبنایی ارائه خواهد شد.

تقدم احساس آزادی بر ادراک آزادی

از آنجاکه مفهوم آزادی پس از پیدایش احساس اسارت و آزادی در ذهن شکل می‌گیرد طبیعی است که احساس آدمی از آزادی بر ادراک از آزادی تقدم دارد. این احساس خود از تمزات انتخاب هدف و سیر به‌سوی هدف است. انسان در اصل محبت‌ورزی و عشق‌ورزی، فاقد آزادی مطلق است و قادر نیست خود را از بند معبود و محبوب و مقصود رها کند. همه انسان‌ها برای خود غایت و مقصودی دارند. دایره انتخاب آدمی محدود به مسیر لقاء محبوب و انتخاب مقصود است. هر انسانی برای خود مقصدی انتخاب کرده و به‌سوی آن حرکت می‌کند. در مسیر حرکت به‌سوی مقصود، گرایش‌ها و احساساتی متناسب با مقصود در انسان شکل می‌گیرد؛ به‌عبارت دیگر میل و نفرت، جاذبه و دافعه و خوف و طمع انسان متناسب با مقصدی که انتخاب کرده است شکل می‌گیرد. انسان نسبت به پدیده‌ها و اموری که او را در رسیدن به محبوب و مقصود همراهی می‌کنند، احساس

اندیشه



تفاهم بر سر آزادی

نگاهی اجمالی به مفاهیم مختلف آزادی و ادراک آزادی در اذهان

میل، محبت و گرایش پیدایمی‌کند و نسبت به‌اموری که مانع رسیدن به محبوب هستند – به‌نسبتی که او را از رسیدن به هدف دور می‌کنند – گرایش و احساس نفرت و گریز می‌یابد.

تناسب احساس با محبوب

بنابراین احساس انسان نسبت به جهان، متناسب با محبوب و معبود شکل می‌گیرد و جهان متناسب با سیر به‌سوی مقصد و معبود احساس و ادراک می‌شود. به‌دنبال شکل‌گیری نظام احساسات، نظام حساسیت‌ها و تمایلات، احساس‌هایی از جمله احساس زیبایی و زشتی، احساس لذت و آلم و احساس آزادی و اسارت و آدمی شکل می‌گیرد؛ به‌عبارت دیگر انسان متناسب با هدف و در مسیر آن، جمال و زشتی جهان را درک می‌کند؛ برای مثال یک انسان عارف و عاشق خداوند متعال، همه جهان را از آینه جمال و جلال حق می‌بیند؛ او سختی‌های عالم را تازه‌های سلوک راه مسروق و محبوب می‌داند. از سوی دیگر انسان دل سپرده دنیا، سختی‌ها و آنچه را که مانع رسیدن به لذت‌های مادی است، عوامل زشت و غیرمطلوب جهان برمی‌شمرد و معتقد است این عوامل چهره عالم را کریه و ناپسند می‌کند.

بروز انتخاب در احساس

یکی از احساساتی که در روح انسان شکل می‌گیرد احساس زشتی و زیبایی است که البته خود انسان نیز در ایجاد این احساس سهم دارد. انتخاب انسان در احساس او بروز و ظهور می‌یابد؛ اگر چه انتخاب، تنها عامل مؤثر در پیدایش احساس نیست اما یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری احساس نسبت به جهان است. احساس لذت و ابتهاجی که برای یک عارف بالله حاصل می‌شود غیر از احساس لذت و ابتهاجی است که برای انسان اهل دنیا پیدا می‌شود. آنچه عامل ابتهاج اهل دنیاست هرگز نمی‌تواند عامل ابتهاج یک عارف باشد و بالعکس؛ این واقعیات عینی تردیدناپذیرند. نکته مهم در تحلیل این واقعیت‌ها

این است که آیا آنها به قانونمندی انسان‌های مختلف بازمی‌گردند یا اینکه اختیار انسان نیز در پیدایش نحوه‌ادراک از لذت یا رنج سهم است؟ اگر انتخاب آنها نیز مؤثر است، مکانیسم آن چیست؟ به‌عبارت دیگر اختیار با چه مکانیسمی به ادراک لذت و رنج منتهی می‌شود؟

احساس درمندی یک عارف با احساس درمندی و ضیق و تنگنای انسان دلداه دنیا متفاوت است، عارف الهی همه تعلقات خود به دنیا را در رد و رنج و اسارت می‌داند و یک انسان دلداه دنیا نیز محرومیت از لذت‌های مادی را در رد و رنج برمی‌شمرد. در عارف محرومیت از قرب و همجواری با حضرت حق است و در انسان دل سپرده به دنیا، محرومیت از لذت‌ها و تمتعات مادی است.

تفاوت عوامل آزادی و اسارت از نگاه مؤمن و کافر

یکی از احساس‌هایی که با پیدایش نظام حساسیت‌ها و انگیزه‌ها در انسان شکل می‌گیرد، احساس آزادی و اسارت است. انسانی که دنیا را انتخاب کرده است به‌طور طبیعی در شرایطی که دستیابی به تمتعات مادی برای او فراهم باشد احساس آزادی می‌کند. اگر شرایط پیش‌روی انسان اعم از شرایط طبیعی، زیست‌محیطی و اجتماعی مانع راه او باشند، در چنین شرایطی احساس اسارت و گرفتاری می‌کند. به‌طور طبیعی تلقی از اسارت و آزادی در روح یک انسان دل سپرده به دنیا، متناسب با هدف او شکل می‌گیرد. چنانچه یک عارف‌بالله نیز آنچه را که مانع قرب اوست، عامل اسارت و آنچه را که موجب قرب است عامل رباهی بخش و آزادی‌آفرین می‌داند؛ بنابر این اسارت‌ها و قید و بندهایی که یک انسان عارف برای خود تصویر می‌کند کاملاً با قید و بندهایی که یک انسان دنیاپرست برای خود احساس می‌کند متفاوت است. ادبیات دینی مملو از ابتهاجی است که حکایت از آیین مطلب دارد؛ برای مثال در دعای شریف کمیل آمده است: «الهی قدت فی اغلالی و حبسنی عن نفعی بعد آمالی»، این کلام غل و زنجیر است که حضرت از او شکایت

می‌کنند؟ آرزوهای دراز چه هستند و انسان را از چه منفعتی باز می‌دارند و او را در چه حصار ی گرفتار می‌کنند؟ چنین ادبیاتی هرگز در بنیای مادی خریدار و مفهوم ندارد.

از عذاب جهنم راطلب می‌کنند؛ این چه گرفتاری‌ای است که یک مؤمن بر سر راه خود احساس می‌کند؟

احساسی که هرگز برای یک انسان غیر مؤمن پیدا نمی‌شود. این احساس متناسب با مقصد و معبودی است که مؤمن برای خود انتخاب کرده است و روح او شکل می‌گیرد؛ بنابر این آنچه مؤمن از آن احساس اسارت می‌کند، با آنچه یک کافر از آن احساس اسارت می‌کند متفاوت است و بالعکس. حتی احساس انسان از آزادی و اسارت، متناسب با درجات ایمان متفاوت می‌شود؛ بنابر این احساس یکسان و یکنواخت و یک‌گونه از آزادی و اسارت در انسان‌ها وجود ندارد. طبیعی است وقتی احساس انسان‌ها نسبت به آزادی و اسارت متفاوت بود، عوامل ایجاد آزادی و اسارت نیز متفاوت خواهد بود؛ به عبارت دیگر سلسله‌ای از عوامل که در یک مبنا عوامل اسارت هستند در مبنای دیگری عوامل آزادی و رباهی انسان محسوب می‌شوند؛ این تفاوت به تلقی انسان از قید و بند و مقصدی که انتخاب کرده‌است و است؛ به تعبیر دیگر مقصد و هدف انسان، مفهوم آزادی و اسارت را در ذهن و احساس نسبت به آزادی و اسارت را در روح او تحت تأثیر قرار می‌دهد.

انتخاب و هدف آدمی، از این طریق و به این شکل، در احساس او نسبت به آزادی و نیز در اندیشه‌های آزادی‌خواهانه تبلور و ظهور می‌یابد؛ بنابر این روشن است که اگر چه همه سخن از آزادی به زبان می‌رانند اما زمانی تلقی از آزادی مطلوب منظور نظر انسان‌ها به هم نزدیک می‌شود که اهداف آنها به هم نزدیک شود. انسان‌هایی که در مسیر یک هدف قدم برمی‌دارند، به مینزانی که حرکت منسجم و هماهنگ دارند، ادراک و احساس‌شان از آزادی یک‌گونه است و عوامل آزادی و اسارت را هماهنگ و متناسب با یکدیگر تحلیل می‌کنند.

اندیشه راهبر

مسئله‌ای که زیاد به آن می‌پردازم!

رهبر معظم انقلاب، من اینطور احساس می‌کنم که همه رفتارهای فردی و جمعی ما به‌عنوان مسئول و رفتارهای ملت‌مان، تحت تأثیر دو مجموعه عوامل است: یک مجموعه، آن استعدادها و امکانات و اینهاست [مثل] ا هوش، توانایی‌ها و استعدادهای مردم. بخش دوم، آن عامل مؤثر و جهت‌دهنده ذهنیت است. مراد ما از فرهنگ، همان ذهنیت‌هاست. هر جا که من تعبیر فرهنگ را به کار می‌برم، مراد آن معنای عام فرهنگ است؛ یعنی آن ذهنیت‌های حاکم بر وجود انسان که رفتارهای او را به سمتی هدایت می‌کند – تسریع، یا کند می‌کند – این، حداقل نیمی از عوامل تعیین‌کننده و پیش‌برنده و جهت‌دهنده به همه رفتارهاست. برای اینکه مسئله، کاملاً محسوس شود و آن نگرانی که در ذهن بنده است، بیشتر واضح گردد – که چرا گاهی اوقات به این مسئله، زیاد می‌پردازم – یک جنبه جنگ را فرض بفرمایید که یک مجموعه سرباز، با فداکاری، با قدرت تصمیم، با اراده و با ایستادگی می‌جنگند؛ مثل جنگی که ما ۸ سال در جبهه داشتیم... حالا اگر در همین حالی که این جوان در این میدان با این حرارت می‌جنگد، یک نفر بیاید، بنا کند در این باورها خدشه کردن و مثلاً بگوید: «این که شما می‌گویید این دشمن، متجاوز است، چه تجاوزی؟ ما اول حمله کردیم!»، شروع کند در ذهنیت او رخنه کردن و اعتقاد او را به متجاوز بودن این دشمن و به فضیلت و ارزش شهادت، ضعیف کند، اعتقاد او را به اینکه وقتی امام دستور داد، باید دستور امام عمل شود، تضعیف کند؛ اعتقاد و باور او را به اینکه یک فرد باید از کشور، از میهن و از مرزهای خودش دفاع کند، ضعیف کند؛ خوب، شما ببینید این جوان مؤمن آماده‌ای که مثل گلوله سوزانی به سمت سینه دشمن حرکت می‌کرد، با این تبدیل باورها تبدیل به چه می‌شود؟! به یک موجود پشیمان، متزلزل، مردود و احیاناً پشت به جبهه کرد، تبدیل می‌شود. یعنی همین آدم‌ها همین شخصیت، با همان استعدادها، با همان قدرت بدنی، با همان هوش، با همان توانی که از لحاظ جسمانی و مغزی و قدرت اراده و تصمیم‌گیری داشت، با تبدیل محتوای ذهنی خودش، از یک موجود فعال پیشرو اثر گذار، تبدیل به یک موجود منفعل منزهم می‌شود... این نقش فرهنگ است. حالا شما همین را در وضع کل کشور، تعمیم دهید.

منبع: بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۷۸

کتاب اندیشه

اعتراض سیاسی در حکومت اسلامی از منظر فقه شیعه

کتاب «اعتراض سیاسی در حکومت اسلامی از منظر فقه شیعه» نوشته عارف لطفی و محمد لطفی توسط انتشارات کنگاش چاپ شده است. هدف اصلی این کتاب، ارائه یک چارچوب مشخص برای ابراز اعتراض سیاسی در قالب ضوابط فقه شیعه است تا افراد جامعه با شناخت این چارچوب، با ناهم‌نامیتی دست به اعتراض سیاسی نزد و یا بجه دست‌انگیران سیاسی داخلی و دشمنان خارجی قرار نگیرند. در فصل اول به مفهوم‌شناسی و مبانی نظری اعتراض پرداخته شده و سیر آن در طول تاریخ خلقت به‌طور مختصر توضیح داده شده است. در بخش اول این فصل مفهوم اعتراض مورد بررسی قرار گرفته و در بخش دوم مبانی و دلایل اعتراض از منظر علوم اجتماعی و سیاسی و در بخش سوم شیوه‌های اعتراض و در بخش چهارم، گونه‌شناسی اعتراض سیاسی از منظر دانشمندان علوم سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است. در فصل دوم، موضوع اعتراض در اسلام در اُبخش، به‌ترتیب در بخش اول مبانی اعتراض در قرآن و در بخش دوم، مبانی اعتراض در روایات و در بخش سوم، مبانی عقلی اعتراض و در بخش چهارم، تحلیلی گذرا در مورد حکومت امام‌علی(ع) و نحوه تعامل ایشان با مخالفین حکومت‌شان ارائه شده است. در فصل سوم به موضوع اعتراض در نظام جمهوری اسلامی ایران در ۲ بخش، در بخش اول، اعتراض از منظر فقهان اسلامی و در بخش دوم، اعتراض از دیدگاه‌پندنگذار جمهوری اسلامی و مقام معظم رهبری مورد بررسی قرار گرفته و نهایتاً در فصل چهارم، مراحل، حدود، شرایط و آداب اعتراض به‌ترتیب در ۲ بخش تجزیه و تحلیل شده است.

اندیشه بندگی

حق و تکلیف

مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی: «حقوق بشر، حقوقی است که خداوند به لطف خود برای انسان‌ها در نظر گرفته است. تفاوت انسان با سایر موجودات این است که انسان موجودی مسئول است و انبیای الهی امدادت تا انسان را متوجه کنند که تکالیف و حقوقی دارد. حتی افرادی مانند کانت که به کمک اخلاقیات و عقل عملی خدا را شناخته‌اند، به این نتیجه رسیدند که انسان عنوان می‌کنند. مالک همه هستی و حتی بشر، خداوند است و وجود بشر و همه ابعاد زندگی او مانند عزت، ابرو، حیات، قدرت و... در اختیار خداوند است و بشر مملوک اوست. پس بشر بدون اجازه خدا حتی در مورد خودش حق هیچ گونه حقی ندارد و برای هرگونه تصرفی در امور مربوط به خودش نیز در برابر خداوند متعال مکلف است؛ چه رسد به تصرف در سایر موجودات. اگر انسانی بدون توجه به تکالیف خود در برابر خداوند متعال دست به انجام اعمالی بزند و از روی هوی و هوس کاری انجام دهد، در حقیقت هوای نفس خود را خدای خود قرار داده است. بشر برای هر گونه تصرفی در برابر خدا مسئول است، پس اصل برای بشر تکلیف است، نه حق. البته خداوند به مقتضای لطف و کرم خود، در برابر تکالیف، حقوقی را برای بشر قرار داده است. اگر بنده، عبد واقعی خداوند باشد، خداوند به او لطف کرده و او را رهنمایان از خود و جانشین خویش روی زمین قرار می‌دهد. گاهی به‌خاطر هوایای نفسانی و آلودگی حافظرت انسانی خاموش و غفل و مدفون می‌شود و حتی زمانی به‌خاطر کرم‌رنگ شدن این دانسته‌های فطری، «تکلیف» جای خود را در زندگی انسان از دست داده و «حق» به‌صورتی برجسته‌تر نمایان شد و آن آغاز زمان مدرنیته بود. غری‌ها ماهیت انسان در این دوره را به‌دنبال حق بودن معرفی کردند و جای‌سیس تعجب است که یک مدعی اسلام‌شناسی در یک کشور مسلمان نیز معتقد است که ماهیت انسان عوض نشده و او که زمانی تکلیف‌جو بوده، اکنون به‌دنبال مطالبه حقوق خود است. غریب در این دوران انسان را موجودی می‌داند که در پی مطالبه حق خویش است و حتی می‌تواند حقوق خود را از خداوند نیز مطالبه کند.»